

پژوهشی در روایات تشبیه امام به صاحب موسی و صاحب سلیمان و ذوالقرنین*

[سید علی احمدی فروشانی^۱]

چکیده

در روایات اهل بیت، امامان علیهم السلام به صاحب موسی، صاحب سلیمان و ذوالقرنین تشبیه شده‌اند. در این روایات به وجوهی از مشابهت میان امامان و افراد نامبرده، اشاره شده است. این نوشتار پیرامون روایات یادشده به دو مطلب پرداخته است: یکم این‌که، اینان چه کسانی هستند و دوم این‌که، وجه تشابه امامان با این سه در چیست. بر پایه تحقیقات صورت گرفته، صاحب موسی علیه السلام خضر علیه السلام، صاحب سلیمان علیه السلام آصف بن برخیا، و ذوالقرنین بنده‌ای از بندگان خاص پروردگار بوده است؛ تشبیه امامان علیهم السلام به این افراد نیز به جهت برخورداری آنان از علم الهی، ولایت تکوینی و ارتباط با ملکوت بوده است؛ هم‌چنین شباهت دیگر این است که آنان، پیامبر نبوده‌اند.

کلید واژه‌ها: امام، صاحب موسی، صاحب سلیمان، ذوالقرنین، علم، نبوت.

* تاریخ دریافت: ۹۶/۳/۱۰، تاریخ پذیرش: ۹۶/۴/۱۳.

۱. دانش آموخته سطح ۴ (دکتر) حوزه علمیه قم saahmadi110@yahoo.com

درآمد

در روایات بسیاری، پیشوایان شیعه و وصف‌ها و ویژگی‌هایی را برای خویش بیان داشته‌اند؛ از جمله آنها روایاتی است که امامان علیهم‌السلام خود را به صاحب حضرت موسی علیه‌السلام و صاحب حضرت سلیمان علیه‌السلام و ذوالقرنین تشبیه کرده‌اند.^۱ هدف نگارنده از تبیین این گونه احادیث و کشف تشابه میان امامان و افراد نامبرده، افزون بر شناخت مقام امامت و جایگاه امام، بررسی کیفیت معرفی امامان از جایگاه خود و نظرایشان درباره مقام خویش در میان مردم است. در این پژوهش، ابتدا مشبه به در این روایات مشخص شده و در ادامه، وجه مشابهت بین امامان و این سه شخصیت آشکار می‌گردد. در ابتدا بجاست که سند و متن این روایات بازشناسی شود.

۱- سند و متن شناسی احادیث

در متون روایی حدود دوازده حدیث از امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام درباره شباهت امامان با سه شخصیت نامبرده شده آمده است که دارای سندها و متن‌های مختلفی است. این روایات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد؛ در این بخش به آن سه دسته اشاره شده و در هر دسته، یک روایت با سند آن مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ چراکه اگر یک سند صحیح در روایات هم مضمون باشد سایر روایات نیز - هر چند ضعیف‌السند باشند - اعتبار و ارزش پیدا می‌کنند.

دسته یکم:

در این دسته، چهار روایت وجود دارد که در آن، امامان در تحدیث و ارتباط با

۱. «... عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ قُلْتُ لَهُ: مَا مَثَلُكُمْ مِمَّنْ تُشَبِّهُونَ مِمَّنْ مَضَى؟ فَقَالَ: كَصَاحِبِ مُوسَى وَ ذِي الْقُرْنَيْنِ كَانَا عَالَمَيْنِ وَ لَمْ يَكُونَا نَبِيَّيْنِ؛ «... عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه‌السلام: إِنَّ عَلِيًّا علیه‌السلام كَانَ مُحَدَّثًا. قُلْتُ: فَتَقُولُ إِنَّهُ نَبِيٌّ. قَالَ فَحَرَّكَ يَدَهُ هَكَذَا ثُمَّ قَالَ: أَوْ كَصَاحِبِ سُلَيْمَانَ أَوْ كَصَاحِبِ مُوسَى أَوْ كَذِي الْقُرْنَيْنِ، أَوْ مَا بَلَغَكُمْ أَنَّهُ قَالَ: وَ فِيكُمْ مِثْلُهُ» صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۳۶۶.

ملائکه به گذشتگان تشبیه شده‌اند. در این جا تنها به سند و متن یکی از آنها اشاره می‌شود:

حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى
عَنِ الْحَرْثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّضْرِيِّ عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبُو
جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ مُحَدَّثًا فَقَالَ أَصْحَابُنَا مَا صَنَعْتَ شَيْئًا
أَلَّا سَأَلْتَهُ مَنْ يُحَدِّثُهُ فَقَضَىٰ أَنِّي لَقَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام فُلْتُ: أَلَسْتَ
أَخْبَرْتَنِي أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ مُحَدَّثًا؟ قَالَ: بَلَىٰ، قُلْتُ: مَنْ كَانَ يُحَدِّثُهُ؟
قَالَ: مَلَكٌ. قُلْتُ: فَأَقُولُ إِنَّهُ نَبِيٌّ أَوْ رَسُولٌ. قَالَ: لَا، بَلْ قُلْ مَثَلُهُ مَثَلُ
صَاحِبِ سُلَيْمَانَ وَصَاحِبِ مُوسَىٰ وَمَثَلُهُ مَثَلُ ذِي الْقُرْنَيْنِ أَمَا سَمِعْتَ
أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام سُئِلَ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ أَنْبِيًّا كَانَ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنْ كَانَ عَبْدًا
أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ وَنَاصَحَ اللَّهُ فَنَصَحَهُ فَهَذَا مَثَلُهُ^۱.

ارزیابی سند:

این روایت، مسند و همه راویان آن، ثقه و امامی مذهب هستند؛ **إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ**:
ثقه امامی؛^۲ **أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ**: ثقه امامی؛^۳ **صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى**: ثقه امامی؛^۴ **الْحَرْثِ
بِنِ الْمُغِيرَةِ النَّضْرِيِّ**: ثقه امامی؛^۵ **حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ**: ثقه امامی؛^۶ بنابراین سند این
روایت صحیح است.

۱. همان، ص ۳۶۶.

۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۲۶۰؛ ابن داود، حسن بن علی، الرجال،
ص ۲۳۷؛ حلی، حسن بن یوسف، الخلاصة، ص ۴ و ۱۰۰؛ خویی، ابوالقاسم، معجم رجال
الحديث، ۳۱۸/۱.

۳. نجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۷۶.

۴. همان، ص ۱۹۷.

۵. ابن داود، حسن بن علی، همان، ص ۴۳۶.

۶. همان، ص ۱۳۴.

دسته دوم:

در این دسته شش روایت وجود دارد که در آنها، امامان در داشتن علم الهی و نفی نبوت به صاحب موسی، صاحب سلیمان و ذوالقرنین تشبیه شده‌اند، اینک به یکی از آن احادیث اشاره می‌شود:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: مَا مَنَزَلْتُكُمْ وَمَنْ تُشْبِهُونَ مِمَّنْ مَضَى؟ قَالَ: صَاحِبُ مُوسَى وَذَوَالْقُرْنَيْنِ كَانَا عَالِمَيْنِ وَ لَمْ يَكُونَا نَبِيَيْنِ.^۱

ارزیابی سند:

این روایت نیز مسند و همه راویان آن از ثقات هستند؛ بنابراین حدیث یاد شده، حدیثی صحیح به شمار می‌آید. راویان این حدیث عبارتند از:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ: ثقة امامی؛^۲ ابراهیم بن هاشم: ثقة امامی؛^۳ محمد ابنِ أَبِي عُمَيْرٍ: ثقة امامی؛^۴ عمر ابنِ أُذَيْنَةَ: ثقة امامی؛^۵ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ: ثقة امامی.^۶

دسته سوم:

در دو روایت، منزلت و جایگاه امامان به افراد نامبرده شده تشبیه شده است؛ به

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۲۶۹/۱.

۲. نجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۲۶۰.

۳. همان، ص ۲۶۰؛ ابن داود، حسن بن علی، همان، ص ۲۳۷؛ حلی، حسن بن یوسف، همان،

ص ۴ و ۱۰۰؛ خویی، ابوالقاسم، همان، ۳۱۸/۱.

۴. همان، ۳۲۶.

۵. طوسی، محمد بن حسن، الرجال، ص ۳۳۹.

۶. نجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۱۱۲.

یکی از این دو روایت اشاره می‌شود:

أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَارِ السَّابِطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا مَنزِلَةُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: كَمَنزِلَةِ ذِي الْقُرْنَيْنِ وَ كَمَنزِلَةِ يُوشَعَ وَ كَمَنزِلَةِ آصَفَ صَاحِبِ سُلَيْمَانَ قَالَ: فِيمَا تَحْكُمُونَ؟ قَالَ: بِحُكْمِ اللَّهِ وَ حُكْمِ آلِ دَاوُدَ وَ حُكْمِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ وَ يَتَلَقَّانَا بِهِ رُوحُ الْقُدْسِ.

این حدیث به سبب وجود «احمد بن مهران» و «محمد بن علی ابوسمینه» ضعیف به شمار آمده است؛ ولی به نظر می‌رسد که به کمک قرائنی این دو راوی نیز، توثیق می‌گردند. احمد بن مهران در کتاب الرجال ابن غضائری، ضعیف شمرده شده است.^۱ ضعف این راوی جای نقد و بررسی دارد؛ زیرا از یک سو انتساب این کتاب به ابن غضائری ثابت نیست؛^۲ از سوی دیگر مرحوم کلینی مکرر برای وی ترجم کرده و ترجم شخصیتی مانند کلینی برای شخصی، نشان دهنده جلال قدر وی است.^۳

محمد بن علی ابوسمینه نیز به ضعف و غلو وصف شده است،^۴ ولی به نظر می‌رسد این تضعیف نیز درباره وی به قرائن ذیل ناکارآمد است:

- کثرت نقل حدیث در کتب اربعه که به عنوان نمونه در کتاب کافی بیش از دویست حدیث از او نقل شده است.

- نقل ثقات اصحاب امامیه از وی؛ مانند: احمد بن ادريس قمی،^۵ محمد بن

۱. ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال، ص ۴۲.

۲. خوبی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، ۴۴/۱.

۳. محدث نوری، حسین، خاتمة مستدرک الوسائل، ۱۴۳/۷؛ خوبی، ابوالقاسم، همان، ۳۴۶/۲.

۴. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، ص ۳۳۲؛ کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، ص ۵۴۵؛ حلی، حسن بن یوسف، الخلاصة، ص ۲۷۱.

۵. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳۴۳/۱ و ۱۱۲/۲.

حسین ابوالخطاب،^۱ علی بن ابراهیم قمی،^۲ احمد بن محمد بن خالد برقی،^۳ احمد بن مهرا ن^۴ و محمد بن علی بن ابراهیم.^۵

- داشتن اصل و کتاب؛ راویان مهمی مانند محمد بن علی بن ماجیلویه، احمد بن محمد بن یحیی، شیخ صدوق و پدر ایشان، محمد بن قولویه،^۶ کتاب های وی را نقل کرده اند.

- برخی از رجال شناسان وی را به اتهام غلو تضعیف کرده اند،^۷ در حالی که برخی از محققان با اطلاع کامل، روایات وی را عاری از هرگونه غلومی دانند.^۸

بنابراین، پذیرش روایت محمد بن ابی سمینة خالی از اشکال است. سایر راویان این حدیث نیز توثیق شده اند، چرا که حسن بن محبوب^۹ و هشام بن سالم^{۱۰} ثقة امامی، و عمار ساباطی^{۱۱} ثقة غیر امامی است و سخن آنان پذیرفته می شود. بنابراین، حدیث یاد شده مسند و موثق است.

۲- شناسایی صاحب موسی علیه السلام، صاحب سلیمان علیه السلام و ذوالقرنین

امامان علیهم السلام، از میان گذشتگان، به صاحب حضرت موسی علیه السلام، صاحب حضرت سلیمان علیه السلام و ذوالقرنین تشبیه شده اند. این که امامان خود را فقط به این افراد تشبیه

۱. همان، ۱/۴۷۰.

۲. همان، ۱/۴۷۸.

۳. همان، ۲/۶۲ و ۶۵ و ۹۴.

۴. همان، ۱/۳۱۶ و ۳۲۱ و ۳۵۴.

۵. همان، ۱/۳۲۹.

۶. نجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۳۳۲؛ طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، ص ۴۰۵ و ۴۱۲.

۷. نجاشی، احمد بن علی، همان.

۸. مجلسی، محمد تقی، روضة المتقین، ۲۹/۱۴.

۹. طوسی، محمد بن حسن، همان، ص ۱۲۲.

۱۰. نجاشی، احمد بن علی، همان، ص ۴۳۴.

۱۱. همان، ص ۲۹۰؛ طوسی، محمد بن حسن، همان، ص ۳۳۵.

کرده‌اند حاکی از نکات قابل تأملی است. بنابراین لازم است ابتدا این افراد شناخته شوند؛ در راستای شناسایی این سه نفر باید به آیات و روایات مربوط به آنها مراجعه کرد.

۲-۱- شناسایی صاحب موسی عَلَيْهِ السَّلَام

بر اساس داستانی که در سوره مبارکه کُهِف آمده است حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام موظف شد در پی عالمی روان گردد تا از او علومی را دریافت کند و به علومی که به ایشان داده نشده آگاهی یابد.^۱ در این راستا جوانی که به تعبیر قرآن «فتی» و به تعبیر روایات «یوشع بن نون» بود با ایشان همراه گردید تا آن عالم را که به تعبیر روایات حضرت خضر عَلَيْهِ السَّلَام بود بیابند.^۲ روایات مربوط به صاحب حضرت موسی اشاره به این داستان دارند.^۳

برخی بر این باورند که صاحب حضرت موسی، حضرت خضر بوده^۴ و برخی دیگر معتقدند که صاحب حضرت موسی، یوشع بن نون، وصی ایشان است.^۵ در صورتی که صاحب حضرت موسی، حضرت خضر باشد بین دو دسته از روایات تعارض لازم می‌آید؛ چرا که در برخی از احادیث، حضرت خضر پیامبری از پیامبران الهی بر شمرده شده،^۶ در حالی که در این احادیث به نبی نبودن صاحب حضرت موسی تصریح شده است. اگر صاحب حضرت موسی یوشع بن نون باشد این تعارض

۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ۳۷/۲: «... فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى جِبْرِئِيلَ... أَعْلِمُهُ أَنَّ عِنْدَ مُلْتَقَى الْبَحْرَيْنِ عِنْدَ الصَّخْرَةِ رَجُلًا أَعْلَمَ مِنْكَ فَصِرَ إِلَيْهِ وَتَعَلَّمَ مِنْ عِلْمِهِ...»
۲. کُهِف: ۶۰-۶۵.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۶۹/۲۶.

۴. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول کافی، ۳۹/۶؛ مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ۲۲۴/۹؛ همو، بحار الانوار، ۶۳/۵ و ۶۹/۲۶.

۵. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ۶۲۱/۳؛ همو، تفسیر صافی، ۳۸۵/۳؛ مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ۳۰۴/۴؛ همو، بحار الانوار، ۶۹/۲۶.

۶. صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، ۵۹/۱: «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْخَضِرَّ كَانَ نَبِيًّا مُرْسَلًا بَعَثَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِلَى قَوْمِهِ...»

هم چنان پابرجا است؛ چراکه در برخی از احادیث، وی به عنوان نبی خدا معرفی شده است.^۱ جمع بین این احادیث به یکی از سه راه پیش رو ممکن خواهد بود:

تبیین نخست

مراد از صاحب موسی علیه السلام در روایات یادشده، حضرت خضر علیه السلام است؛ شواهد ذیل، این ادعا را تأیید می‌کند:

۱. در تفسیر عیاشی به جای لفظ «صاحب موسی»، «خضر» آمده است.^۲
۲. روایاتی دلالت دارند که طول عمر حضرت خضر نه برای نبوت، نه برای نزول کتاب، نه برای تحقق شریعت الهی و نه برای مُطاع قرار گرفتن ایشان است، بلکه برای احتجاج بر منکران وجود حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الیه است که عمر طولانی ایشان را نمی‌پذیرند.^۳ بر پایه روایات دیگری، حضرت خضر محدّث است و نبوت از ایشان نفی شده است.^۴ در رفع تعارض میان دو

۱. همو، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ۲۴۵/۱؛ همو، الخصال، ۳۲۲/۱؛ همو، علل الشرایع، ۵۹۶/۲: «كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِالْكَوْفَةِ فِي الْجَامِعِ إِذْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ السَّامِ فَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَكَانَ فِيمَا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ سَيِّئَةٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ لَهُمْ اِسْمَانِ. فَقَالَ: يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَهُوَ ذُو الْكِفْلِ وَ...»

۲. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ۳۳۰/۲.

۳. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین، ۳۵۷/۲: «عَنْ سَدِيدِ الصَّبْرِ فِي قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَأَبُو بَصِيرٍ وَأَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام ... وَأَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ أَعْنِي الْخَضِرَ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوَّةٍ قَدَرَهَا لَهُ وَلَا لِكِتَابٍ يُنَزَّلُ عَلَيْهِ وَلَا لِشَرِيعَةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيعَةَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَلَا لِإِمَامَةٍ يَلْزِمُ عِبَادَهُ الْإِقْتِدَاءَ بِهَا وَلَا لِطَاعَةٍ يَفْرِضُهَا لَهُ، بَلَى، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يَقْدِرَ مِنْ عُمُرِ الْقَائِمِ علیه السلام فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يَقْدِرُ وَعِلْمٌ مَا يَكُونُ مِنْ انْكَارِ عِبَادِهِ بِمِقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمُرِ فِي الطُّوْلِ طَوَّلَ عُمُرَ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي غَيْرِ سَبَبٍ يُوجِبُ ذَلِكَ إِلَّا لِعَلَّةِ الْإِسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمُرِ الْقَائِمِ علیه السلام وَ لِيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ.»

۴. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۳۷۳: «... عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ سَمِعْتُ

دسته روایاتی که دلالت بر نبوت و عدم نبوت حضرت خضر دارد می‌توان این‌گونه گفت که ایشان در زمان مبعوث شدن، پیامبری مرسل برای قومی خاص بوده و پس از اتمام رسالت خویش و پایان دعوت مردم به هدایت، نبی و رسول نبوده است؛ زیرا موضوع نبوت و رسالت او به اتمام رسیده ولی علم و رفعت مقامش باقی مانده و تنها، حجت پروردگار و عالمی الهی و دارای مسئولیت‌های دیگری غیر از نبوت و رسالت است و امامان در این جهت با او شباهت دارند.^۱ بر این اساس مشابَهت امامان به حضرت خضر در نفی نبوت، از این جهت است که در ارتکاز مخاطبان، حضرت خضر نبی نبوده است. به نظر می‌رسد که راه جمع روایات یاد شده با دیگر روایاتی که به نبوت حضرت خضر تصریح کرده و برای او معجزه‌ای بیان کرده‌اند چیزی جز راه مذکور نیست.

۳. در قرآن و روایات، هیچ سخنی از علم یوشع بن نون نیست، در حالی که آیات و روایاتی پیرامون علم حضرت خضر وجود دارد^۲ و در احادیث یاد شده یکی از وجوه شباهت را، علم الهی بیان کرده‌اند.

تبیین دوم

مقصود از صاحب موسی در این حدیث، حضرت خضر نیست، بلکه جناب یوشع بن نون بوده که ایشان همراه و مصاحب حضرت موسی و بر

أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ وَلَا مُحَدَّثٍ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانَ فِي أُمِّيَّتِهِ. فَقُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ الْمُحَدَّثُ؟ قَالَ: يُنَكِّتُ فِي أُذُنِهِ فَيَسْمَعُ طَنِينًا كَطَنِينِ الطَّسْتِ أَوْ يُقْرَعُ عَلَى قَلْبِهِ فَيَسْمَعُ وَقَعًا كَوَقَعِ السَّلْسَلَةِ عَلَى الطَّسْتِ. فَقُلْتُ: نَبِيٌّ؟ فَقَالَ: لَا. مِثْلَ الْخَضِرِ وَمِثْلَ ذِي الْقَرْنَيْنِ.»

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ۶۹/۲۶؛ رفیع الدین جیلانی، محمد، الذریعة الی حافظ الشریعة، ۵۶۶/۱.

۲. کهف: ۶۵؛ رک: فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر صافی، ۲۵۰/۳-۲۵۱.

اساس روایات، وصی ایشان بوده است.^۱ برای این نظریه می‌توان به شواهدی اشاره کرد:

۱. شباهت امامان به یوشع بن نون بی‌وجه نیست؛ زیرا یوشع بن نون وصی حضرت موسی و دارای علم الهی بود و امامان نیز اوصیای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دارای علم الهی هستند.

۲. از تعبیر «صاحب» چنین به ذهن می‌رسد که شخصی تابع حضرت موسی بوده باشد، در حالی که خضر را نمی‌توان صاحب حضرت موسی نامید؛ زیرا حضرت موسی خواستار همراهی با ایشان بود.^۲ این معنا در لغت نیز تأیید شده است؛ راغب بر این باور است که مصاحبت در جایی است که همراهی با یک فرد صورت گرفته و از او انقیاد و تبعیت شود.^۳ هم‌چنان‌که، به کسانی صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاق می‌شود که خواستار همراهی با ایشان بودند.

۳. در روایتی صاحب موسی، بر یوشع بن نون اطلاق شده است. امیرمؤمنان علیه السلام در گفتگوب با مرد یهودی، تعبیر صاحب موسی را برای یوشع بن نون به کار می‌برد.^۴ در این حدیث صاحب موسی به کسی اطلاق شده است که ماهی را فراموش کرد و بر اثر اصابت آب چشمه، ماهی زنده شد و او کسی جز فتای موسی یا یوشع بن نون نیست.

۴. در روایاتی که امامان منزلت خود را به منزلت افرادی تشبیه کرده‌اند، به جای

۱. رک: صدوق، محمد بن علی، کمال‌الدین، ۲۱۷/۱.

۲. آیه شریفه ۷۶ سوره کهف نیز مؤید این سخن است؛ چراکه «فلا تصاحبنی» به معنای: «تو مصاحب من نباش» نیست؛ زیرا حضرت موسی تقاضای مصاحبت را داشت نه آن عالم؛ بنابراین جمله بدین معنا خواهد بود: «مصاحبت من را نپذیر و ادامه نده».

۳. راغب اصفهانی، حسین، مفردات، ص ۴۷۶؛ ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، ۳۳۵/۳.

۴. صدوق، محمد بن علی، همان، ۲۹۶/۱.

صاحب موسی، نام یوشع آمده است؛^۱ هم چنان که در برخی روایات تصریح شده که یوشع، صاحب موسی است.^۲

۵. حدیث مورد سخن، در تفسیر عیاشی، با اندک تفاوتی آمده و به جای عبارت «صاحب موسی» نام حضرت خضر بیان شده است.^۳ از آن جا که این حدیث با همین راوی (برید بن معاویه) در تفسیر عیاشی و کتب معتبری همچون بصائر الدرجات و کافی با عبارت «صاحب موسی» آمده است، دو احتمال به ذهن می آید؛ یکم این که، راوی این برداشت را داشته و عبارت را نقل به معنا کرده است؛ دوم این که، چون تفسیر عیاشی به وسیله نسخه برداران، بی سند و از لحاظ اعتبار مرسل شده است، ممکن است تبدیل صاحب موسی به خضر از سوی نسخه برداران صورت گرفته باشد؛ زیرا در نگاه نسخه بردار صاحب موسی، حضرت خضر بوده و آن را به خضر تبدیل کرده است.

۶. بهترین وجه در رفع تعارض میان روایاتی که یوشع را نبی خدا معرفی کرده و روایاتی که نبوت را از وی نفی کرده، این است که یوشع بن نون در زمان همراهی با حضرت موسی به مقام نبوت نرسیده بوده و روایات نافی نبوت به آن دوران عمر یوشع اشاره دارد و روایاتی که وی را نبی خدا معرفی می کند مربوط به بعد از حضرت موسی بوده که بعد از ایشان به مقام نبوت رسیده است.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۳۹۸/۱: «... عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا مَنَزَلَةُ الْأَيْمَةِ عليه السلام؟ قَالَ: كَمَنَزَلَةِ ذِي الْقَرْنَيْنِ وَ كَمَنَزَلَةِ يُوشَعَ وَ كَمَنَزَلَةِ أَصْفَ صَاحِبِ سُلَيْمَانَ ...»

۲. استرآبادی، شرف الدین علی، تأویل الآيات الظاهرة، ص ۶۱۹: «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَسْبَقُ النَّاسِ ثَلَاثَةً، يُوشَعُ صَاحِبُ مُوسَى إِلَى مُوسَى وَ صَاحِبُ يَاسِينَ إِلَى عِيسَى وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله»

۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ۳۳۰/۲.

تبیین برگزیده

به نظر می‌رسد که با توجه به روایات مربوط به این موضوع، نمی‌توان به صورت مطلق صاحب موسی را حضرت خضر یا جناب یوشع بن نون دانست؛ چرا که در روایات، هر دو شخصیت از دو منظر متفاوت، صاحب موسی معرفی شده‌اند. در جایی که تبعیت صاحب موسی از حضرت موسی مراد است جناب یوشع بن نون اراده شده است که روایات آن در وجه جمع دوم اشاره گردید و در جایی که مقصود، اشاره به داستان موسی و خضر بوده و غرض، نشان دادن آن داستان و پیام‌های آن است، مقصود حضرت خضر است. بنابراین باید در هر حدیثی به قرائن آن توجه کرد تا مراد به صورت کامل آشکار گردد.

به نظر نگارنده، روایات یادشده، به داستان حضرت موسی و خضر اشاره دارد و مراد از صاحب موسی آن کسی نیست که همراه حضرت موسی بود و قرآن او را «فتی» نامگذاری کرده، بلکه مقصود فردی است که حضرت موسی با او ملاقات کرد تا از علم ویژه او بهره‌مند شود. دلیل بر این ادعا این است که امامان خود را در علم و عدم نبوت به سه شخصیت نامبرده شده تشبیه کرده‌اند. بنابراین باید علم صاحب حضرت موسی در میان مردم مطرح و شناخته شده باشد و گرنه تشبیه به امری ناشناخته نادرست خواهد بود؛ در حالی که جناب یوشع بن نون به علم الهی شهرت نداشته و ناشناخته بوده است برخلاف حضرت خضر که علم او به صورت روشن در آیات و روایات تبیین شده است. به پشتوانه این سخن می‌توان ادعا کرد که صاحب موسی در این روایات کسی جز حضرت خضر علیه السلام نخواهد بود.

۲-۲- شناسایی صاحب سلیمان علیه السلام

بر اساس آیات قرآن، صاحب حضرت سلیمان، آن کسی است که تخت بلقیس را در یک چشم به هم زدن از سبأ به قصر سلیمان آورد. او در قرآن به کسی که دارای

بخشی از علم الكتاب است معرفی شده است؛ وی با کمک گرفتن از اسم اعظم الهی توانست آن تخت را جابه جا کند.^۱ نام وی به استناد روایات، آصف بن برخیا، وصی حضرت سلیمان، بوده است.^۲ امامان خود را در اصل داشتن علم ویژه و قدرت خارق العاده به ایشان تشبیه کرده اند، ولی این تشبیه دلالت بر برابری علم و قدرت آنها نمی کند.^۳

۲-۳- شناسایی ذوالقرنین

در قرآن و روایات، مطالبی پیرامون شناسایی ذوالقرنین هست که می توان از آنها در راستای شخصیت شناسی ایشان بهره برد:

ذوالقرنین در آیات

آیات مربوط به ذوالقرنین، حکایت از جوانی نیرومند دارد که بنده ای از بندگان صالح خدا بوده است.^۴ وی در مسیر بندگی خدا به شرق و غرب زمین سفر کرده است.^۵ در این راستا با مردمی ویژه به نام یاجوج و ماجوج روبه رومی شود و برای جلوگیری از فساد و هرج و مرج آنها به کمک مردم، سدی عجیب می سازد.^۶ از آیه «إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ

۱. نمل: ۴۰: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ»؛ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ص ۴۷۸: «... سَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ، قَالَ: الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ فَهُوَ آصَفُ بْنُ بَرْخِيَا...»

۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ۲/۱۲۸ و ۲۲۷؛ شیخ صدوق، محمد بن علی، امالی، ص ۵۶۴؛ ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، همان، ص ۴۷۸.

۳. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ۳/۱۵۹.

۴. از آیه ۸۸ سوره کهف برداشت می شود که ذوالقرنین مردم را به بندگی خدا دعوت می کند که لازمه آن، بنده صالح بودن خود ذوالقرنین است. رک: عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ۲/۳۴۱.

۵. کهف: ۸۶ و ۹۰.

۶. کهف: ۹۴-۹۷.

آتیناهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا^۱ به دست می‌آید که خدای والا به ذوالقرنین حکومتی وسیع عطا کرد و تمام نیروهایی که می‌توان از آنها بهره برد را به او داد. این نیرو شامل توان جسمی، علمی، مالی، حکومتی و نیروی ماورای بشری می‌شود. هم‌چنین برای تصرف در روی زمین به او قدرتی فوق‌العاده داده شده، به گونه‌ای که هیچ مانع و مزاحمی برای او نبود و تمام وسائل مورد نیاز، نظیر عقل، علم، دین، نیروی جسمی، وسعت مالی، لشکری گسترده و حسن تدبیر،^۲ برای رسیدن به مقاصد، به او داده شده است؛ هم‌چنین از جمله «قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ»^۳ برداشت می‌شود که ذوالقرنین مورد خطاب پروردگار قرار گرفته است، ولی این خطاب، اعم از خطاب نبوی است، زیرا خدای والا غیر پیامبران (مانند مادر حضرت موسی)^۴ را نیز مورد خطاب قرار داده است؛ بنابراین، آیه مذکور نمی‌تواند دلیلی بر پیامبر بودن او باشد.^۵

ذوالقرنین در روایات

بر اساس روایات اهل بیت علیهم‌السلام،^۶ ذوالقرنین جوانی از منطقه روم بود که به فرمانروایی رسید و به شرق و غرب زمین رسیدگی کرد و سدی بنا نهاد؛ او نه از پیامبران بود و نه از ملائکه. وی به صاحب دو قرن وصف شده است. قرن در لغت به معنای اجتماع دو یا چند چیز در کنار هم است و به اعتبار دو زمان و یا دو طائفه و یا دو مکان نیز اطلاق می‌شود؛ ولی بر اساس روایت امیر مؤمنان علیه‌السلام دو قرن او از جنس طلا و نقره نبود، بلکه او بنده‌ای دوستدار خدا بود، بدین رو خدا نیز او را دوست داشت؛ او برای

۱. کهف: ۸۴.

۲. طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ۳۶۰/۱۳؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ۵۲۶/۱۲.

۳. کهف: ۸۶.

۴. قصص: ۷.

۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ۷۵۷/۶؛ طباطبائی، محمدحسین، همان، ۳۶۱/۱۳؛ مکارم شیرازی، ناصر، همان، ۵۲۷/۱۲.

۶. قطب‌الدین راوندی، سعید، قصص الانبیاء، ص ۲۹۳.

خدا نصیحت و خیرخواهی کرد، پس خدا نیز او را خیرخواه شد.^۱ در برخی روایات، به پیامبر نبودن ذوالقرنین تصریح شده است؛^۲ در حالی که در برخی دیگر به مبعوث شدن او اشاره شده است.^۳ در پاسخ می‌توان گفت که معمولاً مبعوث شدن درباره پیامبران اطلاق می‌شود ولی معنای اولیه واژه «بعث» نبوت و مانند آن نیست؛ چه بسا کسی نبی نباشد، اما حجتی از حجت‌های پروردگار و ولیی از اولیای الهی باشد و برای هدایت مردم، به میان قوم خویش فرستاده شده باشد.

طبق حدیث دیگری، وجه تسمیه ذوالقرنین امور ذیل است:

- دوبار به این دنیا آمد.

- دوبار برفرق سرا و ضربه وارد شد.^۴

- به شرق و غرب عالم سفر کرد.

- دو برآمدگی بر سرا بود.^۵

برخی دیگر از احادیث، چگونگی توانایی ذوالقرنین را روشن می‌سازند که با چه نیرویی توانست بر شرق و غرب زمین چیره شود. امام عسکری علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل می‌فرماید:

ابردر اختیار او قرار گرفته بود؛ این توانایی سبب می‌شد که به راحتی از منطقه‌ای به منطقه دیگر حرکت کند.

همه راه‌ها به روی او باز بود؛ یعنی به راحتی می‌توانست به همه جا سفر کند.

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ۳۳۹/۲، صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، ۴۰/۱؛ طبرسی، فضل بن حسن، همان، ۷۵۶/۶.

۲. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ۴۱/۲؛ صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ۳۶۷/۱.

۳. همان، ۴۰/۲: «إِنَّ ذَا الْقَرْنَيْنِ بَعَثَهُ اللَّهُ إِلَى قَوْمِهِ»؛ عیاشی، محمد، همان، ۳۴۰/۲.

۴. قمی، علی بن ابراهیم، همان.

۵. مکارم شیرازی، ناصر، همان، ۵۵۴/۱۲.

نوری به او داده شده بود که برای او شب و روز تفاوتی نداشت.^۱
بدین‌گونه او قدرت تسلط و چیره شدن بر همه زمین را پیدا کرد.

۳- گونه‌های مشابهت امامان علیهم‌السلام به صاحب موسی علیه‌السلام، صاحب سلیمان علیه‌السلام و ذوالقرنین

امامان معصوم در روایات متعدد، خود را به صاحب موسی، صاحب سلیمان و ذوالقرنین تشبیه کرده‌اند.^۲ این تشبیه خالی از نکته نیست و دارای پیام‌هایی است. احادیث یادشده خود به دو نکته اشاره کرده‌اند که به آنان پرداخته خواهد شد. اضافه بر آن، نکات دیگری نیز می‌تواند وجه شبه میان این دو گروه باشد که در ادامه به آنان نیز اشاره خواهد شد.

۳-۱- دانش الهی

در روایات یادشده، اهل بیت علیهم‌السلام خود را، در علم، به این سه نفر تشبیه کرده‌اند. از آیات قرآن می‌توان دریافت که هر سه نفر دارای علم الهی هستند.

دانش صاحب موسی علیه‌السلام

بر اساس تحقیقی که صورت گرفت صاحب موسی، حضرت خضر بوده و علم ایشان در قرآن با تعبیر «عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»^۳ تبیین شده است. از آیه یادشده برداشت می‌شود که علم ویژه‌ای به او داده شده بود؛ چرا که مفعول مطلق تأکیدی «علماً» حاکی از اهمیت و جایگاه آن علم است. گرچه بر طبق روایات، حضرت موسی از حضرت خضر عالم‌تر بوده،^۴ ولی به سبب آزمایش حضرت

۱. این نور می‌تواند کنایه از علم خاصی باشد که خدا به او موهبت داشته است.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۲۶۸.

۳. کشف: ۶۵.

۴. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، ۲/۳۳۰: «عن أبي عبد الله علیه‌السلام قال: كان موسى أعلم من الخضر.»

موسی، ایشان موظف بوده که از حضرت خضر تبعیت کند.^۱ اضافه بر این که در برخی روایات حضرت خضر اعلم از حضرت موسی معرفی شده است.^۲ وجه جمع میان روایات این گونه است که حیطة علم حضرت موسی متفاوت با حیطة علم حضرت خضر بوده است. موسی موظف به ظواهر و خضر مأمور به بواطن عالم بوده است.^۳ از آیه «وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا»^۴ می توان استفاده کرد که نوع علمی که حضرت خضر داشت با نوع علوم حضرت موسی متفاوت بود؛ به همین خاطر، حضرت خضر به او فرمود: «توبه آن چه من دانایی دارم آگاهی نداری.» بنابراین تشابه علم امامان با علم صاحب موسی در این است که امام دارای علم باطن است نه علم شریعت؛ به تعبیر دیگر شریعت در اختیار رسول خدا بوده و مجرای شریعت از او است و امام در مقام تبیین آن است، برخلاف علم باطن که در هر زمان، از مجرای امام آن عصر آشکار شده و او مجرای آن علوم است.

دانش صاحب سلیمان عليه السلام

صاحب سلیمان نیز دارای علمی الهی بوده است. آصف بن برخیا بر اساس آیات قرآن^۵ دارای بخشی از علم الکتاب بوده که این علم به یقین از راه اکتساب به دست

۱. در روایات این گونه بیان شده که حضرت موسی خود را عالم تر از دیگران یافت؛ در این حال خدای والا به او دستور داد که در پی عالم روان شود؛ قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ۳۷/۲: «... قَالَ فِي نَفْسِهِ: مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَعْلَمَ مِنِّي، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَىٰ جِبْرِئِيلَ أَنْ أَدْرِكْ مُوسَىٰ فَقَدْ هَلَكَ وَأَعْلَمُهُ أَنْ عِنْدَ مُلْتَقَىٰ الْبَحْرَيْنِ عِنْدَ الصَّخْرَةِ رَجُلًا أَعْلَمَ مِنْكَ فَصِرَ إِلَيْهِ وَتَعَلَّمَ مِنْ عِلْمِهِ...»

۲. همان.

۳. برای مشاهده این سخن مراجعه شود به: شیخ مفید، محمد، المسائل العکبریة، ص ۳۵؛ ابن طائوس، علی، الطرائف، ۱/۱۹۷.

۴. کشف: ۶۸.

۵. نمل: ۴۰.

نیامده بود؛ چرا که اگر اکتسابی بود دیگران نیز راه رسیدن به این علم را داشته و دیگر مدحی برای آصف به شمار نمی‌آمد. جمله «قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي» نیز غیر اکتسابی بودن این علم را تأیید می‌کند. اضافه بر این که اگر امکان کسب این علوم بود باید شاهد تحولات فراوانی در عالم می‌بودیم و این‌گونه حوادث را بسیار مشاهده می‌کردیم، در حالی که چنین نشده است. در روایات اهل بیت علیهم‌السلام به این نکته اشاره شده که آصف، به سبب آگاهی‌اش به یکی از ۷۳ حرف اسم اعظم الهی توانست چنین قدرتی از خود به ظهور برساند.^۲

دانش ذوالقرنین

ذوالقرنین نیز از کسانی است که با توجه به آیات قرآن دارای علم الهی است. در آیات قرآن^۳ به نمونه‌هایی از علم ویژه ذوالقرنین اشاره شده است:
- آگاهی او به کیفیت ساخت سد؛ این سد به اندازه‌ای محکم بوده که بتواند در برابر قوم غارتگری‌آجوج و مأجوج مقاومت کند. آگاهی بر ساخت این سد حاکی از علم گسترده‌ی او است.^۴

- پیشگویی وی از شکسته شدن سد، پیش از قیامت؛ سخن گفتن کسی از آینده، به خصوص نشانه‌های قیامت، نمی‌تواند بر اساس حدسیات باشد؛ به خصوص که قرآن این سخن را به عنوان تأیید نقل می‌فرماید. این پیشگویی

۱. نمل: ۴۰.

۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۲۹: «عن أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَوْلُ الْعَالِمِ «أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»، قَالَ: فَقَالَ: يَا جَابِرُ! إِنْ اللَّهُ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا فَكَانَ عِنْدَ الْعَالِمِ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَانْحَسَفَتِ الْأَرْضُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّرِيرِ حَتَّى التَّقَّتِ الْقِطْعَتَانِ وَحَوَّلَ مِنْ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ...»

۳. کهف: ۸۴-۹۸.

۴. کهف: ۹۶: «أَتُونِي زُرَّ الْحَدِيدِ حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا»

حاکی از این است که چنین علمی را خدای والا به او داده و نشانی از علم الهی او است.^۱

دانش امامان معصوم علیهم السلام

امامان خود را در اصل داشتن علم الهی به این سه شخصیت تشبیه کرده‌اند و بیان داشته‌اند که اصل داشتن علم الهی امری ممکن است؛ چراکه اگر خدای والا، به این سه شخص اعطاء کرده باشد اعطاء آن به دیگران امری محال نخواهد بود. حیطة علم را سخنان، پیشگویی‌ها و دانششان مشخص می‌کند. امامان علم صاحب موسی را در برابر علم خودشان اندک دانسته و خود را عالم‌تر از ایشان معرفی می‌کنند.^۲ سخنان امامان، علم غیبی و توانایی‌های آنان، شاهدی بر این سخن است.^۳ چنان‌که گفته شد علم باطن از مجرای امام جریان پیدا می‌کند و اگر از طریق روایات، گستردگی علم امامان نسبت به صاحب موسی ثابت گردید، امامان، دانشی وسیع در مورد علم باطن را دارا هستند. هم چنین علم خود را در برابر علم آصف بن برخیا بسیار فراوان معرفی کرده‌اند. امامان علم آصف را یک حرف از ۷۳ حرف اسم اعظم الهی و علم خود را ۷۲ حرف از آن معرفی کرده‌اند.^۴ قرآن به صورت

۱. کهف: ۹۸: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا﴾

۲. برای مشاهده روایات این مطلب رک: صفار، محمد بن حسن، همان، ص ۲۰۸ و ۲۱۲، (باب في الأئمة عليهم السلام أنهم أعطوا اسم الله الأعظم و كم حرف هو) و (باب مما عند الأئمة عليهم الصلاة والسلام من اسم الله الأعظم و علم الكتاب)؛ کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۲۲۹؛ نباطی بیاضی، علی، الصراط المستقیم، ۱/۲۲۷؛ استرآبادی، شرف‌الدین علی، تأویل الآیات الظاهرة، ص ۱۱۱.

۳. معجزات و خوارق عادات امامان در منابع متعددی همانند «عیون المعجزات» و «اثبات الهداة» آمده است؛ از جمله آنها معجزه حضرت درباره تبدیل شدن یک فرد بی ایمان به سنگ و بازگرداندن وی به صورت انسان است. رک: سید رضی، محمد، خصائص الأئمة، ص ۴۶-۴۷.

۴. صفار، محمد بن حسن، همان، ص ۲۰۹: «...أبي جعفر عليه السلام قال: قلت له: جعلت فداك، قول العالم «أنا آتيك به قبل أن يرتد إليك طرفك»، قال: فقال: يا جابر! إن الله جعل اسمه الأعظم على

واضح، برتری علم امامان بر علم آصف را بیان کرده است. خدای سبحان علم آصف را با عبارت «عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» معرفی کرده است؛ این جمله حاکی از این است که وی گرچه فردی بهره‌مند از علم الهی است ولی تنها به بخشی از علم کتاب دسترسی دارد. اما خداوند هنگام تبیین جایگاه علمی امیرمؤمنان علیه السلام او را عالم به همه علم کتاب معرفی می‌کند.^۲ خدای سبحان در قرآن، امیرمؤمنان علیه السلام را «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» معرفی می‌کند؛^۳ واژه «علم کتاب» در مقایسه با واژه «علم من کتاب» نشان دهنده گستردگی علم امیرمؤمنان علیه السلام است. اضافه بر این که امامان فرموده‌اند همه علم کتاب در سینه ما نیز اندوخته شده است.^۴ از مجموعه روایات ابواب علم امامان، می‌توان دریافت که حیطة علم امام شامل آن چه رخ داده و آن چه تا روز قیامت رخ خواهد داد و آن چه در حال رخ دادن است می‌باشد. آنان بر بهشت و جهنم، آسمان و زمین و ملکوت آنها احاطه دارند و همه دانش انبیاء گذشته برای آنان جمع گردیده است.^۵ بنابراین چنان که برخی از گذشتگان، عالم به علم ویژه الهی بودند، امامان معصوم نیز دارای علمی گسترده و الهی بوده‌اند. مسلم است که تشبیه بین امامان و بین صاحب موسی و سلیمان و ذوالقرنین دلیل

- ثَلَاثَةٌ وَسَبْعِينَ حَرْفًا فَكَانَ عِنْدَ الْعَالِمِ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَأَنْحَسَفَتِ الْأَرْضُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّرِيرِ حَتَّى التَّقَتِ الْقِطْعَتَانِ وَحَوَّلَ مِنْ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ وَعِنْدَنَا مِنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَحَرْفٌ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ الْمَكْتُونِ عِنْدَهُ.»
۱. نمل: ۴۰: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»
۲. رعد: ۴۳: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ.»
۳. رعد: ۴۳.

۴. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۲۱۲: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»، قَالَ: فَقَرَّحَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ.»

۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۱۸/۲۵، ابواب علومهم؛ مرحوم مجلسی در این جلد به انواع علم امام اشاره کرده و برای هر کدام بابی باز کرده است.

برتساوی در علم آنان نخواهد بود،^۱ بلکه وجه شباهت در اصل علم الهی و نوع علم آنان است.

۳-۲- توانایی تصرف در عالم (ولایت تکوینی)

با نگاه به آیات یاد شده به دست می‌آید که هر سه شخصیت، توانایی تصرف در عالم تکوین را داشته و دارای ولایت تکوینی بوده‌اند. ولایت تکوینی همان سرپرستی عالم هستی است. در ولایت تکوینی انسان به اذن خدای سبحان و با قدرتی که خدا به او داده، در عالم وجود، تصرف می‌کند و این تصرف و توسعه و ضیق آن، نشان از تقرب او به پروردگار و گستره علم و قدرت الهی او است.^۲

ولایت تکوینی صاحب موسی و سلیمان علیهم‌السلام

خدای والا، حضرت خضر را دارای علم لدنی معرفی کرده است؛ آگاهی او به علم لدنی نشان از قدرت ویژه او است؛ زیرا بر اساس آیه ۴۰ سوره نمل، قدرت، متفرع علم است. آصف بن برخیا توانایی جابه‌جایی تخت بلقیس از مکان خود به قصر سلیمان را در یک چشم به هم زدن داشته و قرآن وی را با عنوان «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ» معرفی کرده است؛ این عنوان در جایگاه تعلیل قرار گرفته و گویای تأثیر علم در قدرت است و اگر علم او سبب چنین قدرتی نمی‌شد بی‌معنا بود که وی با صفت علم، معرفی گردیده و دانش او به رخ کشیده شود. بنابراین اگر علم الهی کسی ثابت شد، قدرت او نیز در پی آن خواهد آمد. از سوی دیگر حضرت خضر نیز دارای علم الهی است؛^۳ بنابراین او نیز باید دارای قدرت الهی باشد.

۱. همو، مرآة العقول، ۱۵۹/۳.

۲. جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای قربان، ۱۷/۳.

۳. کهف: ۶۵: «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا»

ولایت تکوینی ذوالقرنین

بر اساس آیات سوره کهف، ذوالقرنین نیز دارای قدرتی ویژه بوده است. در این سوره، خداوند، وی را فردی متمکن در روی زمین معرفی می‌کند و تمکن او بدین معنا است که قدرت و توانایی انجام هر کاری از سوی خدای والا در اختیار وی قرار داده شده است.^۱ از سوی دیگر، وی فردی است که خدای والا راه رسیدن به هر چیزی را به او عنایت کرده تا بر هر کاری توانا باشد.^۲ این دو نکته ما را به توانایی ویژه او آگاه ساخته و نشان از تصرف وی در عالم تکوین دارد. علاوه بر این، قدرتی که خدا به او داده به پشتوانه علم او است و این علم و قدرت برای این است که او در روی زمین حکومت کرده و فرامین الهی را اجرا سازد؛ بنابراین او دارای قدرت مافوق بشری است. از نگاه دیگر، علم و قدرت الهی، تصرف خارق العاده و به عبارت دیگر تصرف در عالم تکوین را در پی دارد. دانش او به کیفیت ساخت سدی محکم و غیر قابل نفوذ و پیشگویی او نسبت به آینده سد، نشان از علم الهی او است و پیش‌تر به اثبات رسید که اگر کسی علم الهی داشته باشد در پی آن قدرتی ویژه نیز خواهد داشت، هر چند در زمانی آن را اظهار نکرده باشد. بنابراین لازم نیست ساخت سد، کار خارق عادت باشد تا قدرت الهی او اثبات شود، بلکه با اثبات علم ویژه و الهی او، قدرت ویژه او نیز اثبات خواهد شد. با این توصیف، سه شخصیت یاد شده دارای قدرت ویژه و توانایی تصرف در عالم تکوین هستند و این قدرت همان ولایت تکوینی است.

ولایت تکوینی امامان معصوم علیهم‌السلام

امامان معصوم، که به این سه شخصیت تشبیه شده‌اند نیز، دارای قدرت ویژه الهی بوده که برگرفته از علم الهی آنان است. امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام در احادیث

۱. کهف: ۸۴: ﴿إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ﴾

۲. کهف: ۸۴: ﴿وَأَتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا﴾؛ فیض کاشانی، محمد محسن، تفسیر صافی، ۳/۲۶۱.

جدا گانه‌ای، نسبت علم آصف بن برخیا به علم خویش را، یک به ۷۲ دانسته و فرموده‌اند که اسم اعظم الهی، دارای ۷۳ حرف است؛ نزد آصف بن برخیا یک حرف آن بود ولی ۷۲ حرف آن نزد ما هست؛ بنابراین، در پی آن علم، قدرت آنان نیز ۷۲ برابر خواهد شد؛^۱ در حدیثی دیگر، خود را عالم به همه کتاب معرفی می‌کنند.^۲ با نگاه به این احادیث می‌توان دریافت که قدرت امامان معصوم بسیار گسترده‌تر از قدرت آصف بن برخیا است و اگر او توانایی جابه‌جایی تخت، در یک چشم به هم زدن را دارد، امامان، توانایی بسیار بالاتری نسبت به این کار دارند. روایات فراوانی از قدرت‌های خارق العاده امامان حکایت داشته و منابع متعددی معجزات آنان را نگاشته‌اند.^۳

۳-۳- عدم نبوت

امامان با سه شخصیت یادشده، در نبی نبودن نیز مشارکت و مشابهت دارند. از آیات قرآن، نمی‌توان شاهی بر نبوت یا عدم نبوت آنان به دست آورد؛ چون در جایی سخن از نبوت یا عدم نبوت ایشان نبوده است و صرف اعطاء علم، رحمت

۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۲۰۹: «... أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، قَوْلُ الْعَالِمِ «أَنَا آتِيكَ بِه قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»، قَالَ: فَقَالَ: يَا جَابِرُ! إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ اسْمَهُ الْأَعْظَمَ عَلَى ثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ حَرْفًا فَكَانَ عِنْدَ الْعَالِمِ مِنْهَا حَرْفٌ وَاحِدٌ فَأَنْحَسَفَتِ الْأَرْضُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّرِيرِ حَتَّى التَّقَّتِ الْقِطْعَتَانِ وَ حَوَّلَ مِنْ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ وَعِنْدَنَا مِنْ اسْمِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفًا وَ حَرْفٌ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ الْمَكْنُونِ عِنْدَهُ.»

۲. همان، ص ۲۱۳: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»، قَالَ: فَقَرَّحَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا عَلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ عِنْدَنَا عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ.»

۳. نمونه‌هایی از این منابع: عیون المعجزات نوشته حسین بن عبدالوهاب (م ق ۵)، نوادر المعجزات نوشته محمد بن جریر طبری شیعی (م ق ۵)، اثبات الهداة نوشته شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴ق)؛ اضافه بر این که بسیاری از توانایی‌های امامان در کتاب‌هایی با غیر از این موضوع نوشته شده است.

و قدرت و هم چنین سخن گفتن با آنان دلیل بر نبوت نیست، ولی نبی نبودن آنان، از روایات قابل برداشت است.

عدم نبوت صاحب موسی، صاحب سلیمان و ذوالقرنین

بر اساس تحقیق صورت گرفته، صاحب موسی حضرت خضر بوده که در زمان ملاقات با حضرت موسی نبی نبوده است و روایات مربوط به نبوت ایشان مربوط به زمانی پیش از حضرت موسی است. ایشان پس از انجام رسالت، در مقام‌های دیگری انجام وظیفه می‌کنند.^۱ جناب آصف بن برخیا نیز در آغاز تنها وصی حضرت سلیمان بوده و بعد از ایشان به مقام نبوت رسیده است.^۲ گرچه برخی از محدثان برای باور هستند که از تقابل لفظ انبیاء با اوصیاء برداشت می‌شود که اوصیاء، نبی نبوده‌اند؛ چرا که اگر اوصیاء، نبی باشند؛ اولاً، تقابل بی معنا است؛ چون ظهور تقابل، در تغایر است، و ثانیاً، خود انبیاء نیز اوصیای دیگران بوده‌اند و با این وصف حد و مرزی برای دو لفظ انبیاء و اوصیاء نمی‌توان پیدا کرد.^۳ به نظر می‌رسد که اطلاق نبی و وصی بر پایه‌ی حالات مختلف انبیاء و اوصیاء است. لفظ نبی به پشتوانه‌ی ارتباط و حیانی حجت خدا و لفظ وصی، نیابت و وصایت داشتن از نبی قبل است؛ بنابراین منافاتی بین این دو نمی‌توان دید. به خصوص که تفاوت در زمان نیز می‌تواند مشکل را حل کند؛ به این صورت که شخص، در یک زمان فقط وصی بوده و در دوره‌ی بعد به نبوت رسیده است. مضاف بر آن، روایاتی وجود دارد که بسیاری از انبیاء را بر شمرده و آنان را اوصیاء انبیاء پیشین خودشان آورده است.^۴ در روایات پیرامون ذوالقرنین نیز به نبی نبودن ایشان تصریح شده است.^۵

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۱۵۶/۳.

۲. همان، ۳۰۴/۴.

۳. همان.

۴. خزاز، علی بن محمد، کفایة الاثر، ص ۱۴۸-۱۴۹؛ شیخ صدوق، محمد بن علی، الامالی، ص ۴۰۲-۴۰۳.

۵. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ۴۱/۲: «سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذِي الْقُرْنَيْنِ، نَبِيًّا كَانَ أَمْ مَلِكًا؟ فَقَالَ: لَا نَبِيًّا وَلَا مَلِكًا، بَلْ إِنَّمَا هُوَ عَبْدٌ أَحَبَّ اللَّهُ فَأَحَبَّهُ.»

نفی مقام نبوت توسط امامان علیهم السلام از خود

امامان معصوم نیز بر این عنوان تأکید فراوان می‌کردند که مقام نبوت و رسالت به ما داده نشده است. در حدیث شریف منزلت - که شیعه و اهل تسنن بر آن اتفاق نظر دارند - تصریح شده که بعد از پیامبر خدا نبی نخواهد آمد.^۱ علاوه بر این که امامان با این که آنان را نبی یا رسول بخوانند به شدت مبارزه می‌کردند و در هر موقعیتی از مدعیان نبوت خویش، بی‌زاری می‌جستند.^۲ مرحوم کلینی، در کتاب الحجّة، برخی از این احادیث را با عنوان «کراهیة القول فیهم بالنبوة» آورده است.^۳ در میان روایات موضوع سخن ما نیز، از امامان، نفی نبوت شده بود.^۴ توجه به این نکته ضروری است که نفی مقام نبوت امامان از خویش دلیلی بر برتری مقام نبوت بر امامت نیست.^۵

۱. منابع شیعه: بسیاری از منابع شیعی این حدیث را نقل نموده‌اند؛ از جمله: کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱۰۷/۲۶ و ۱۰۷/۸؛ صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، ص ۷۴؛ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ۸/۱ و...؛ منابع اهل تسنن: ابن حنبل، احمد، مسند، ۱۷۰/۱ و ۱۷۷ و ۱۸۵؛ بخاری، محمد، صحیح بخاری، ۱۲۹/۵؛ نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ۱۲۰/۷-۱۲۱؛ ابن ماجه، محمد، سنن ابن ماجه، ۴۳/۱ و ۴۵؛ ترمذی، محمد، سنن ترمذی، ۳۰۲/۵ و ۳۰۴.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲۶۹/۱: «قُلْتُ: وَعِنْدَنَا قَوْمٌ يَزْعُمُونَ أَنَّكُمْ رُسُلٌ... فَقَالَ: يَا سَدِيدِ! سَمِعِي وَبَصْرِي وَشَعْرِي وَبَشْرِي وَلَحْمِي وَدَمِي مِنْ هَؤُلَاءِ بَرَاءَةٌ وَبَرِيَّ اللَّهُ مِنْهُمْ وَرَسُولُهُ مَا هَؤُلَاءِ عَلَيَّ دِينِي وَلَا عَلَيَّ دِينِ آبَائِي...»
۳. همان، ۲۶۸/۱.

۴. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۳۶۶: «عَنْ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا مَنَرِلَهُمْ أَنْبِيَاءُ هُمْ؟ قَالَ: لَا، وَلَكِنَّهُمْ عُلَمَاءُ...»

۵. مرحوم کلینی در باب دوم کتاب الحجّة روایاتی را جمع آوری کرده که پیرامون برتری امامت بر سایر مقامات الهی است؛ رک: کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۱۷۵/۱: «بَابُ طَبَقَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ وَالْأَيِّمَةِ عليهم السلام؛ صفار، محمد بن حسن، همان، ص ۵۰۹: «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يُنْكَرُونَ الْإِمَامَ الْمُفْتَرَضَ الطَّاعَةَ وَيَجْحَدُونَ بِهِ وَاللَّهُ مَا فِي الْأَرْضِ مَثَلُهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ مُفْتَرَضِ الطَّاعَةِ وَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمَ دَهْرًا يَنْزِلُ عَلَيْهِ الْأَمْرُ مِنَ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُفْتَرَضَ

اهمین سخن اینجا است که سبب نفی نبوت امامان از خود چه بوده و مگر کسی چنین توهم می‌کرد که امامان نبی باشند. در پاسخ باید گفت که به اعتقاد مسلمانان رسول خدا آخرین نبی و رسول بوده و بعد از ایشان نبی و رسول دیگری نخواهد آمد. این سخن علاوه بر این که پشتوانه قرآنی و روایی^۱ دارد، مورد اتفاق همه امت نیز، است. از سوی دیگر امامان خود را دارای علم گسترده معرفی می‌کنند و این علم را از سوی خداوند می‌دانند؛ هم چنین خود را مرتبط با ملائکه و عالم ملکوت معرفی می‌کنند. علم گسترده و ارتباط با ملائکه، مؤهّم نبوت امامان بوده است؛ چراکه در امت‌های گذشته، این دو ویژگی با عنوان نبوت همراه و ملازم بوده و با آن محقق می‌شده و نبی خدا دارای این دو مقام بوده است. از آن جا که ختم نبوت مورد اجماع مسلمین و ضروری دین به شمار می‌آید، این اعتقاد مردود و مایه غلودر شأن امامان خواهد بود. بنابراین امامان با اثبات علم گسترده و ارتباط با غیب برای خود، مقام نبوت را در جای جای زندگی خویش نفی کرده‌اند تا این اتهام نادرست از خود و پیروانشان نفی شود و ادعای برخی غلات به اینان منتسب نگردد. به نظر می‌رسد که تفاوت مهم بین مقام امامت و نبوت در این است که رکن مقام نبوت شریعت است و امام فی نفسه صاحب شریعت نیست، بلکه شریعت نبی قبل یا معاصر خود را ترویج می‌کند. بنابراین

الطَّاعَةَ حَتَّىٰ بَدَأَ اللَّهُ أَنْ يُكْرِمَهُ وَيُعَظِّمَهُ فَقَالَ ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ فَعَرَفَ إِبْرَاهِيمُ مَا فِيهَا مِنَ الْفَضْلِ ﴿قَالَ وَمِنْ دُرِّيَّتِي﴾ فَقَالَ ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: أَيُّ إِنَّمَا هِيَ فِي دُرِّيَّتِكَ لَا يَكُونُ فِي غَيْرِهِمْ.» از روایت یاد شده می‌توان برداشت کرد که امام دارای مقام افتراض طاعت است و این رتبه، لازمه مقام امامت می‌باشد. هم چنین معلوم می‌شود که برتر از افتراض طاعت مقامی در روی زمین نیست؛ پس امامت برترین مقام در روی زمین خواهد بود.

۱. احزاب: ۴۰: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»؛ صفار، محمد بن حسن، همان، ص ۱۲۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، همان،

صرف ارتباط با ملائکه یا داشتن علم الهی نمی تواند دلیل بر نبوت شخص باشد. قرآن به خوبی این مطلب را نشان داده که برخی همچون حضرت مریم،^۱ نبی نبوده‌اند ولی با ملائکه ارتباط داشته‌اند، و یا همچون بلعم باعورا^۲ و لقمان،^۳ علم الهی را دارا بوده‌اند؛ بر همین اساس ادعای علم ویژه و ارتباط با ملائکه از سوی امامان با نفی مقام نبوت تنافی ندارد و از این رو امامان با مدعیان نبوت خود به شدت مخالفت می‌کردند.^۴ با آن چه گفته شد ادعای ارتباط امامان با عالم غیب منافاتی با ختم نبوت نیز نخواهد داشت؛ زیرا نبی صاحب شریعت است ولی امام در راستای همان شریعت فعالیت می‌کند و ارتباط او با عالم غیب برای استمرار و اجرای همان شریعت است.

۳-۴- ارتباط با ملکوت

از آیات قرآن به خوبی می‌توان برداشت کرد که این سه شخصیت با ملکوت در ارتباط بوده‌اند. مقصود از ملکوت، مطلق ارتباط با غیب، اعم از الهام، نزول ملائکه و یا مکالمه مستقیم خدای والا است؛ این سه، راه‌های ارتباط با ملکوت است که در قرآن^۵ به آنها اشاره شده است.

ارتباط صاحب موسی و سلیمان علیهم‌السلام و ذوالقرنین با ملکوت

خدای سبحان درباره حضرت خضر به صراحت می‌فرماید که وی فردی بود که از سوی ما به او رحمت و علم عنایت شده بود. هم چنین؛ خضر در پایان مأموریت حضرت موسی، می‌فرماید که آن چه دیدی همه به امر خدای سبحان بوده و خود

۱. آل عمران: ۴۲؛ مریم: ۱۷-۲۲.

۲. اعراف: ۱۷۵.

۳. لقمان: ۱۲.

۴. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۲۵۸؛ قطب الدین راوندی، سعید، الخرائج و الجرائح، ۸۶۰/۲.

۵. شوری: ۵۱.

را مجری فرامین الهی معرفی می‌کند. این سخن نشان دهنده ارتباط وی با عالم ملکوت است؛ زیرا وی امر خود را به خدای والا منتسب کرد و به یقین باید از اراده خدای سبحان آگاه باشد و این آگاهی همان ارتباط با ملکوت است. آصف بن برخیا نیز کسی است که دارای بخشی از علم الکتاب است و این علم موهبتی است نه اکتسابی؛ بنابراین بدون ارتباط با ملکوت، دریافت این علم ناشدنی است. قرآن ذوالقرنین را نیز مرتبط با ملکوت می‌داند. آیات سوره کهف حاکی از سخن خدای والا با ذوالقرنین است^۱ و به یقین این سخن چه با مکالمه خدای سبحان، چه با الهام و چه با ارسال ملک، خود ارتباط با ملکوت خواهد بود. علاوه بر این که، وی دارای علمی الهی بوده و کسب این علم بدون ارتباط با عالم غیب ممکن نیست. بنابراین می‌توان یکی از وجوه مشابهت امامان به این سه شخصیت را ارتباط با ملکوت نیز دانست.

ارتباط امامان معصوم علیهم‌السلام با ملکوت

در برخی از روایات یادشده وجه شباهت امامان با این افراد، ارتباط با عالم ملکوت است؛ یکی از راه‌های ارتباط با ملکوت، تحدیث است. تحدیث به معنای ارتباط محدث با ملائکه و سخن گفتن با آنها است. در قرآن آیاتی وجود دارد که ارتباط با ملکوت را برای غیر نبی تأیید می‌کند؛ همانند تحدیث ملائکه با حضرت مریم^۲ و الهام به مادر حضرت موسی.^۳ منابع اهل تسنن نیز به وجود محدث در میان جامعه تصریح دارند.^۴ در برخی روایات اهل بیت کیفیت مکالمه با ملائکه تبیین شده

۱. جمله «قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ» در آیه ۸۶ سوره کهف گویای ارتباط میان خدای سبحان با ذوالقرنین است.

۲. آل عمران: ۴۲؛ مریم: ۱۷-۲۱.

۳. قصص: ۷.

۴. ابن حنبل، احمد، همان، ۳۳۹/۲؛ متقی هندی، علی، کنز العمال، ۵۸۰/۱۱؛ نووی، یحیی، ریاض الصالحین، ص ۵۸۹؛ همو، شرح صحیح مسلم، ۱۶۶/۱۵؛ عینی، محمود، عمدة القاری، ۱۳۴/۲۴.

است. برای امام یا کس دیگری که با ملائکه سخن می‌گوید این ارتباط، همانند افتادن طشتی و یا افتادن زنجیری بر طشت صدا می‌دهد.^۱

گفتگو با ملائکه صرف سخن گفتن و یا رؤیت ملک نیست، بلکه گفتگو حامل محتوایی از سوی پروردگار است. مرحوم کلینی در کتاب کافی بابی را با عنوان فرق بین نبی و رسول و محدث گشوده است و در آن به روایاتی پرداخته که در مقام بیان تفاوت میان این سه دسته از اقسام حجت است.^۲ در این روایات فقط تفاوت در چگونگی مکالمه با ملائکه اشاره شده و فرق دیگری بیان نشده است. با توجه به این دسته از روایات و سایر آیات و روایاتی که پیرامون ارتباط انبیاء، رسولان، امامان و حتی دیگران با ملائکه سخن گفته‌اند می‌توان گفت که مقصود از تحدیث در این روایات، ارتباط حجج الهی با ملائکه در دریافت محتوا از پروردگار است. این ادعا به پشتوانه سه مقدمه اثبات می‌شود:

یکم؛ پیامبران و رسولان بسیاری ملائکه را مشاهده می‌کردند. حضرت لوط^۳ و حضرت ابراهیم^۴ ملائکه الهی را در بیداری دیده و با آنان مکالمه کردند. علاوه بر این، افرادی به غیر از انبیاء نیز، ملائکه را دیده و صدای آنان را شنیده و با آنان مکالمه کرده‌اند. جناب ساره همسر حضرت ابراهیم در جریان بشارت به تولد حضرت اسحاق، ملائکه الهی را مشاهده کرد و با آنان سخن گفت.^۵ حضرت مریم نیز با ملک صحبت کرد و پاسخ شنید.^۶ هم چنین سامری به تصریح قرآن، ملک

۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۳۲۴: «يُنْكُثُ فِي أُذُنِهِ فَيَسْمَعُ طِينِنًا كَطِينِ اللَّطِشِ أَوْ يُفْرِغُ عَلَى قَلْبِهِ فَيَسْمَعُ وَقَعًا كَوَقَعِ التِّلْسَلَةِ عَلَى اللَّطِشِ».

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۱۷۸: «بَابُ الْفَرْقِ بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّبِيِّ وَالْمُحَدَّثِ».

۳. هود: ۷۷: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ»

۴. هود: ۶۹: «وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ»

۵. هود: ۷۱: «وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَتَبَسَّرْنَا بِهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ»

۶. مریم: ۱۸-۱۹: «قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتِ تَقِيًّا * قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا»

را دید و از مسیر گذر او خاک برداشت و با آن توانست گوساله بسازد و بنی اسرائیل را بفریبد.^۱ علاوه بر این، قوم لوط نیز از کسانی هستند که فرشتگان الهی را مشاهده کردند و به گمان این‌که افراد عادی هستند به قصد تجاوز به آنان حمله ور شدند.^۲ دوم؛ امامان معصوم علیهم‌السلام نیز ملائکه را مشاهده کرده‌اند. روایات متعددی از امامان نشان از این است که امامان نیز ملائکه را مشاهده کردند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم خطاب به امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: «آنچه می‌شنوم و می‌بینم را، تو نیز می‌بینی و می‌شنوی، جز این‌که تونبی نیستی.»^۳ امام حسین علیه‌السلام به فرد کوفی در ثعلبیه - در مسیر حرکت به سوی کربلا - فرمود: «اگر تو را در مدینه دیده بودم آثار جبرئیل در خانه خویش را به تونشان می‌دادم.»^۴ علاوه بر این‌که امامان تصریح دارند که ملائکه به سوی ایشان در رفت‌وآمد بوده و همنشین آنان می‌شوند.^۵

سوم؛ در روایاتی که تصریح می‌کنند تفاوت میان نبی و رسول و محدث در مشاهده ملک است، بیان شده است که رسول، ملک را در بیداری می‌بیند و صدای او را می‌شنود و نبی فقط در خواب می‌بیند و صدای او را می‌شنود اما

۱. طه: ۹۶: «قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسُولِ»

۲. هود: ۷۷-۷۸: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ... وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَا قَوْمِ هُوَ لَبِئْسَ مَا تَفْعَلُونَ فَأَتَوْهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ فَاصْبِرْ لَهُمْ صَبْرًا مِّمَّنْ يَصْبِرُونَ أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ»

۳. شریف رضی، محمد بن حسین، (گردآورنده)، نهج البلاغه، ص ۳۰۱، خ ۱۹۲: «أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَ الرِّسَالَةَ وَأَشْمُ رِيحَ النَّبِيِّ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رِيَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذِهِ الرَّيَّةُ؟ فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَ لَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ»

۴. صفار، محمد بن حسن، همان، ص ۱۲؛ کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۳۹۹/۱: «أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ لَقِيتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جِبْرَائِيلَ مِنْ دَارِنَا»

۵. صفار، محمد بن حسن، همان، ص ۹۲: «... نَحْنُ الَّذِينَ إِلَيْنَا تَخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةُ»؛ همان، ص ۹۴: «... إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَنْتَزِلُ عَلَيْنَا فِي رِحَالِنَا وَ تَتَقَلَّبُ عَلَي فُرُشِنَا وَ تَحْضُرُ مَوَائِدِنَا...»

محدث ملائکه را حتی در خواب نیز نمی بیند بلکه فقط صدای او را می شنود.^۱ وجه جمع میان مجموعه روایات یادشده این است که دو گونه رؤیت ملک وجود دارد، یک رؤیت که صرف دیدن است و برای همه انبیاء و رسولان و ائمه و حتی برای غیرایشان رخ می دهد. رؤیت دوم، صرف دیدن نیست بلکه در آن دریافت محتوایی از سوی خدای سبحان است. این نوع رؤیت در نبی و رسول و محدث متفاوت است. تفاوت میان انبیاء و رسولان و ائمه - که یکی در خواب و یکی در بیداری، یکی با مشاهده و یکی فقط با شنیدن صدا، با ملک مواجه می شود - در جایی است که ملک حامل امری از اوامر پروردگار است و اگر سخن، در صرف رؤیت ملک باشد و حامل پیامی از سوی خدای والا نباشد، دیدن او در بیداری نیز رخ می دهد به گونه ای که حتی ممکن است فرد غیر حجت نیز ببیند.^۲ گفتنی است که رؤیت ملک در جایی که دارای دستور از سوی خدای سبحان است در بیان آیات و روایات به وحی، تعبیر شده است. امامان نیز در برخی موارد خاص از لفظ وحی استفاده کرده اند،^۳ ولی با توجه به روایات نفی نبوت از خویش، می توان گفت که مقصود آنان وحی غیر رسالی و صرف دریافت دستورات و اوامرو نواهی پروردگار است.

۱. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول، ۲/۲۸۹.

۲. برای مطالعه بیشتر رک: همان؛ شاکر، محمدتقی و برنجکار، رضا، «حقیقت تحدیث و رابطه آن با نبوت»، فصلنامه آینه معرفت، ۳۷/۱۴۵-۱۶۹.

۳. استرآبادی، شرف الدین علی، تأویل الآیات الظاهرة، ص ۳۲۳: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا» قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع: يَعْنِي الْأَيْمَةَ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ يُوحَى إِلَيْهِمْ بِالرُّوحِ فِي صُدُورِهِمْ»؛ بحرانی، عبدالله، عوالم العلوم، ۱۱/۹۳۴: «فدخل جبرائيل معنا تحت الكساء فقال لأبي: إن الله عز وجل قد أوحى إليك يقول: «لِنَمَا يُرِيدَ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»».

نتیجه‌گیری

نیاز شباهت به وجوه افتراق و مشابهت امری ضروری بوده و بدون وجوه افتراق، شباهت به عینیت تبدیل خواهد شد. در احادیث یادشده، میان امامان و صاحب موسی، صاحب سلیمان و ذوالقرنین مشابهت‌ها و وجوه افتراقی وجود دارد. امامان در روایات، وجوه مشابهت را بیان کرده‌اند که عبارت است از: علم الهی و ویژه، ولایت تکوینی و توانایی تصرف در عالم وجود، ارتباط با ملکوت و عدم نبوت. براساس آنچه بیان شد می‌توان به دست آورد که ادعاهای پیروان امامت برای امامان و پیشوایان خود امری فوق‌العاده و بی سابقه نیست، بلکه در میان گذشتگان نیز سابقه داشته است. در واقع، روایات مشابهت امامان با گذشتگان، برای رفع استبعاد مسلمانان و مؤمنان است. این شباهت هرچند در کلیت امور یادشده پذیرفته شده و آیات و روایات مؤید آن بوده و مدعای ما هم هست، ولی این اشخاص در جزئیاتی همانند حیطة و گسترش علم و قدرت و ولایت، متفاوتند؛ روایات مربوط به گسترده بودن علم و ولایت امامان نسبت به گذشتگان به گونه‌ای است که جایی برای انکار باقی نمی‌گذارند. بنابراین شایسته است که شیعیان، برای اثبات مقامات امامان معصوم، به پیروی از پیشوایان خود، از گذشتگان بهره گرفته و با طرح شباهت امامان با گذشتگان، مانعی برای انکار این مقامات شده و راهی برای اثبات آنها فراهم آورند.

کتاب

قرآن کریم

- نهج البلاغه (سخنان امیر مؤمنان علیه السلام)، گردآوری سید رضی، تحقیق صبحی صالح.
ابن داود حلی، حسن بن علی، الرجال، به کوشش آل بحر العلوم، الرضی، قم، ۱۳۹۲ق.
ابن شعبه حزانى، حسن بن علی بن حسین، تحف العقول عن آل الرسول، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ دوم: مؤسسه انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف في معرفة المذاهب، تحقیق علی عاشور، چاپ اول: خیام، قم، ۱۴۰۰ق.
ابن غضائری، احمد بن حسین، الرجال، تحقیق محمد رضا حسینی جلالی، دارالحدیث، قم.
ابن فارس، ابوالحسین احمد بن فارس بن زکریا، معجم مقاییس اللغة، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مکتب الاعلام الاسلامي، قم، ۱۴۰۴ق.
جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مقربان، تحقیق محمد صفایی، چاپ هفتم: اسراء، قم، ۱۳۸۹ش.
جوهری، اسماعیل بن حماد، صحاح اللغة، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، چاپ اول: امیری، تهران، ۱۳۶۸ش.
حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة، چاپ اول: مؤسسه انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۹ق.
خزاز رازی، علی بن محمد، کفایة الاثر، بیدار، قم، ۱۴۱۰ق.
راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن مفضل، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، چاپ اول: دار الشامية دار العلم، بیروت دمشق، ۱۴۱۲ق.
شریف رضی، محمد بن حسین، خصائص الأئمة علیهم السلام، تحقیق محمد هادی امینی، چاپ اول: آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۰۶ق.
شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الأمالی، ترجمه آیت الله کمره ای، چاپ چهارم: کتابخانه اسلامی، تهران، ۱۳۶۲ش.
-----، علل الشرايع، مکتبة الداوري، قم.
-----، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تصحیح سید مهدی حسینی لاجوردی، انتشارات جهان، تهران، ۱۳۷۸ق.

- ، کمال الدین و تمام النعمة، چاپ دوم: دارالکتب الاسلامیة، قم، ۱۳۹۵ق.
- ، معانی الأخبار، تصحیح علی اکبر غفاری، مؤسسه انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۱ش.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تحقیق حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۴۸ش.
- ، الرجال، تصحیح میرداماد و رجائی، آل البيت، قم، ۱۴۰۴ق.
- ، الفهرست، تحقیق جواد قیومی، چاپ اول: نشر الفقاهة، قم، ۱۴۱۷ق.
- شیخ مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، چاپ اول: کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.
- ، المسائل العکبریة، تحقیق السید محمد القاضی، چاپ دوم: دار المفید للطباعة و النشر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- صفار قمی، محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات، تصحیح میرزا محسن کوجه باغی تبریزی، چاپ دوم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم: دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان لعلموم القرآن، تحقیق محمد جواد بلاغی، چاپ سوم: ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ش.
- عروسی حویزی، عبدعلی بن جمعه، نور الثقلین، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپ چهارم: اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ق.
- علامه حلی، حسن بن یوسف، خلاصة الاقوال فی معرفة احوال الرجال، دار الذخائر، قم، ۱۴۱۱ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود بن عیاش، تفسیر العیاشی، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، چاپخانه علمیه، تهران، ۱۳۸۰ق.
- فیض کاشانی، محمد محسن بن مرتضی، الصافی، تحقیق حسین اعلمی، چاپ دوم: صدر، تهران، ۱۴۱۵ق.
- قطب راوندی، سعید بن عبدالله بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، تحقیق سید محمد باقر موحد ابطحی، چاپ اول: مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الکریم، قم، ۱۴۰۹ق.
- قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، تفسیر القمی، تحقیق سید طیب موسوی جزائری، چاپ چهارم: دارالکتاب، قم، ۱۳۶۷ش.

کشی، ابوعمرو عبدالعزیز، الرجال (اختیار معرفة الرجال)، تحقیق سید مهدی رجائی، آل البيت، قم، ۱۴۰۴ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ش.
مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول الکافی، تعلیق ابوالحسن شعرانی، تصحیح سید علی آشور، چاپ اول: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۱ق / ۲۰۰۰م.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، چاپ دوم: مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.

-----، مرآة العقول، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، چاپ دوم: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۴ق.

-----، قصص الانبياء، چاپ اول: مرکز پژوهش های اسلامی، مشهد، ۱۴۰۹ق.
مجلسی اول، محمدتقی بن مقصود علی، روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، تصحیح سید حسین موسوی کرمانی و علی پناه اشتهازدی و سید فضل الله طباطبایی، چاپ دوم: بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور، قم، ۱۴۰۶ق.

مکارم شیرازی ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، چاپ اول: دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ش.

موسوی خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، چاپ پنجم: ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م.

نباطی بیاضی عاملی، ابومحمد علی بن یونس، الصراط المستقیم، تحقیق محمد باقر بهبودی، چاپ اول: کتابخانه حیدریه، نجف، ۱۳۸۴ق.

نجاشی، احمد بن علی بن عباس، الرجال، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، چاپ ششم: مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۸ق.

نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، تحقیق مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، چاپ اول: مؤسسه آل البيت (علیه السلام)، قم، ۱۴۰۸ق.

مجلات

شاکر، محمد تقی و برنجکار، رضا، «حقیقت حدیث و رابطه آن با نبوت»، فصلنامه آینه معرفت، ۳۷.

دراسة حول روايات تشبيه الإمام بصاحب موسى أو صاحب سليمان وذوي القرنين

سيد علي احمدى فروشانى^١

الخلاصة:

لقد وردت في روايات أهل البيت عليهم السلام تشبيه الأئمة بصاحب موسى أو صاحب سليمان أو ذوي القرنين، وقد أشير في هذه الروايات إلى وجوه الشبه بين الأئمة والأشخاص المذكورين. هذه المقالة حول الروايات المذكورة تتعرض إلى بحثين:

الأول: من هم هؤلاء الأشخاص؟

الثاني: ما هو وجه الشبه بين الأئمة والأشخاص الثلاثة؟

وعلى أساس التحقيق في هذا الموضوع: فصاحب موسى هو الخضر؛ وصاحب سليمان هو آصف بن برخيا؛ وذو القرنين عبد من عباد الله الصالحين. وتشبيه الأئمة بهؤلاء الأشخاص الثلاثة لأن تميزوا في أن لهم حظ من العلم الإلهي، والولاية التكوينية، والارتباط مع الملكوت، ووجوه شبه أخرى بينهم وبين النبي صلى الله عليه وآله وسلم.

المفردات الرئيسية: الإمام، صاحب موسى، صاحب سليمان، ذو القرنين، العلم، النبوة.

A Research in to the Traditions, Imams' Being Resembled to Sāhib-e Moses and Sāhib-e Sulaymān and Zulqarnain

By: Seyyed Ali Ahmadi Forooshāni¹

Abstract

In Ahl al-Bayt's hadiths, Imams (A.S.) have been resembled to Sāhib-e Moses (Moses' guide and wali), Sāhib-e Sulaymān (Solomon's wali), and Zulqarnain. Some of the similarities between Imams (A.S.) and the mentioned people are also pointed out in these hadiths. The present paper is written about these hadiths, and is going to deal with two issues: firstly, who are these people; and secondly, what are the similarities between Imams (A.S.) and these three people? Based on the research, Sāhib-e Moses (Moses' guide and wali) refers to Khidr, Sāhib-e Sulaymān (Solomon's wali) means Āsif bin Barkhiyā, and Zulqarnain is one of God's special and true servants. Imams (A.S.) have been likened to these people because of their enjoyment of divine knowledge, of wilaya takwini (universal creative authority), their connection with Malakut (Realm of Dominion), and their not .being prophet

Keywords: Imam, Sāhib-e Moses (Moses' guide and wali), Sāhib-e Sulaymān (Solomon's wali), Zulqarnain, science, .prophecy

1. Graduated in the level 4 (Ph.D.), Seminary School of Qom, yahoo.com @saahmadi110